بیت
اگر فردوس بر روی زمین است
همین است و همین است و همین است
کاتب الحروف بنده میرزا مغل بیگ عفی عنه

گرد حوض سنگ مرمر فواره

فواره اندرون حوض سنگمر

فواره رو بروی دروازه کلان

فواره اندرون حوض رو بروی مسجد

فواره اندرون حوض روبروی حمام

بالکل تیاری وتعمیر شده روضه ممتاز محل جمیع مکانات

معه دروازه کلان وغیره

بلندی مینارهای هر چهار بلندی مینار

بلندی گنبد کلان از چهکم

طول حوض سنگ مرمر

عرض حوض سنگ مرمر

عمیق حوض سنگ مرمر

بلندی کلس هفت ظروف

فوارهٔ روبروی درگاه

فرش بندی پیش دروازه
آئینه داران وغیره
عمله پخته کاری وغیره
عمله سنگ برآئینه های
پیشتره دو یم رویه
کرسی سنگ سرخ یکدرعه
کرسی سنگ مرمر جهکه

مسجد فتحپوری معه حوض
چوک مسجد فتحپوری
خانه‌های عقب فتحپوری
خانه‌های عقب اکبرآبادی
حویلی آگاه خان
غلول خانه وغیره
سلح خانه وغیره

چوکھنڈی اکبرآبادی

چوکھنڈی فتحپوری

چوکھنڈی سبئی خانم

چوکھنڈی ستّی خانم

چوکھنڈی سرہندی محل

چوکھنڈی سرائی محل

متّصل کٹرہ چوکھنڈی مذکورہ

مسجد فتحپوری معہ حوض

چوک مسجد فتحپوری

خانہای عقب فتحپوری

خانہای عقب اکبرآبادی

حویلی آگاہ خان

غسلخانہ وغیرہ

سلحخانہ وغیرہ

چوکھنڈی اکبرآبادی

چوکھنڈی فتحپوری

چوکھنڈی سبئی خانم

چوکھنڈی ستّی خانم

چوکھنڈی سرہندی محل

چوکھنڈی سرای محل

متصل کترہ چوکھنڈی مذکورہ

بلند

کٹہرہ ہائی پائے لگے خانہ بیگم صاحب
تعویذ چوب صندل معہ صندوق
بازار جانب مشرق
بازار جانب مغرب
دروازہ جانب مشرق
دروازہ جانب مغرب
دروازہ جانب جنوب

جلوخانہ وغیرہ

کشتہ‌ہای بیرنگی

گاؤخانہ وغیرہ

فیل خانہ وغیرہ

مسافرخانہ وغیرہ

شترخانہ وغیرہ

پاخانہ بادشاہ شاہجہان

کرہ
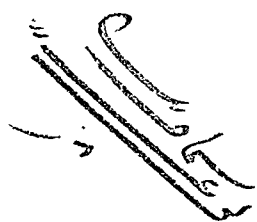
ایوان کلان لعل دروازه جانب مشرق
و جنوب است
ایوان کلان لعل دروازه کلان جانب
مغرب و جنوب است
خیابان باغ روضه ممتاز محل معه بعرض حوض کلان
سنگ مرمر است

دیوار باغ روضہ ممتاز محل جانب مغرب

دیوار باغ روضہ ممتاز محل جانب جنوب ست

دیوار باغ روضہ ممتاز محل جانب شمال

طرف دریای جمن ست

ایوان

سه ایوان های واقع است
برج مشرق معه لعل دروازه است
برج کنج مغرب و جنوب معه لعل دروازه
دیوار باغ روضه ممتاز محل جانب مشرق

برج کنج مغرب رو بہ باؤلی معہ

سنگ سرخ واقعہ ہست

برج مبارک یعنی مبارک محل شاہ نشین

منزلان معہ مکان ایوانہای ہست

برج کنج مشرق رو بہ سنداسخانہ

بروج کلنہای معہ دروازہ کلان روضہ
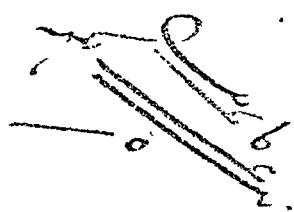
ممتاز محل واقع است

بروج سکنج مشرق رویہ کنارہ دریای

جمن معہ ایوان ہای طرف حویلی آگاہ خان

بروج سکنج مغرب رویہ کنارہ دریای

ن معہ ایوان ہای طرف گھاٹ بسی

کیواڑ ہای چوب آبنوس یک یک جفت
در آئینہ محل ست
زنجیر ہای برنجی برای مرمت مینار
ہای مقبرہ ممتاز محل بانو بیگم
جماعت خانہ معہ حوض و بمعرض صحن دلکشای

جهجری سنگ مرمر یعنی جابجا جهجر معه

پچیکاری است

کیواڑ چوب صندل و زر و جهای در آئینه

محل واقع است
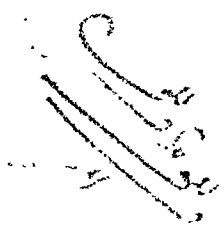
کیواڑ برنجی برای منارهای روضه ممتاز محل

در هر یک منار سه جفت و یک جفت

در زینه آمد و رفت بالای چهتری محراب های

بدروازه اندرون تهخانه مرقد معظمه

تعویذ پادشاه اعلیحضرت شاه جهان

[illegible]

یک جفت کیوار سنگ شیم معه جواهرات

پچیکاری برای دروازه حجره جالی

ویک جفت نقره وطلای برای تهخانه

[illegible]

۷۱

تعویذ حضرت شاہ جہان بادشاہ

غازی فردوس آشیانی صاحبقران

ممتاز محل اکبر ثانیے ارجمند بانو بیگم

تعویذہای بالا اندرون گنبد کلان در میان

ہنجم در حجرۂ مرقد ارجمند بانو بیگم

روضه ممتاز محل مقدسه و غیره
روضه ممتاز محل معه هر چهار مینار معه کرسی
چهسکه روضه منوره هفت درعرست
تعویذهای سنگ رخام معه پچیکاری است
بیگم صاحب ممتاز محل بانو بیگم
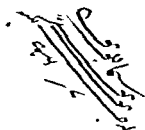
روضه ممتاز محل مقدسه وغیره
روضه ممتاز محل معه هر چهار مینار معه کرسی
چنانکه روضه منوره هفت درعه است
تعویذهای سنگ رخام معه پچیکاری است
بیگم صاحب ممتاز محل بانو بیگم

لالہ رو در دوامش رفت ارز دفتر خانہ بادشاہی

صرف گردیدہ بود

باقی از خزانہ عامرہ سایر صوبہ اکبرآباد

تنخواہ نوکران در جا بسند او ملیافتند

مسجد جمعہ حوض بعرض صحن و کلیسہا

بودم که بعد از گذاشتن عهد سلطنت

و زمان خلافت جلال الدین محمد اکبر شاه

پادشاه نور الدین نام مقب سلطنت

خواهد شد اینمعنی نیز در خاطر بود بنابر آن

مقدمات نور الدین محمد جهانگیر اسم

لقب خود مقرر ساختم ؛ ؛ ؛

صرف عمارات محالات روضه منوره معرفت

۳

رسید که نام خود تغییر باید نمود که این اسم

محل اشتباه است بنام قیاصر روم ملتبس گشت

و عیب در خاطر انداخت که کار پادشاهان

جهانگیر نام نهاده ست لقب خود را چون جلوس

نمودم در وقت طلوع نیّر اعظم نورانی گشتن

آفاق عالم نور الدین لقب خود ساختم و نیز در

ایّام شهزادگی از دانایان هند شنیده

والد بزرگوارم موضع سیکری را که محل ولادت

این بود بر خود مبارک گرفته پایهٔ تخت ساختند

عرصهٔ چهارده و پانزده سال این کوه که وحشستان

درنده و پرنده بود مشتمل بر انواع عمارات

و باغات برآمده و منزلهای منزه و جاهای

دلکش تعمیر یافته بعد از فتح گجرات این موضع

بفتحپور موسوم گشت چون پادشاه شدم بخاطرم

اله

زفتن جلال الدین محمد اکبر شاه بادشا

بخواهش اولاد بجناب خواجه معین الدّین

چشتی و بشارت شدن جهت ملازمت

حضرت و کامران شدن جلال الدین محمد اکبر شاه

بادشاه غازی چنانچه عمر بیست و هشت سالگی

فرزند نمی زیست و ایشان بجهت بقای

فرزند در درویشان و گوشه نشینان کدائی نیاز

از

بزیرش فتاده چو سایه سپهر

بتاریخ اندیشه آورد روی

ورق صرف شد باز از چارسوی

چنین گفت طبع حقایق شناس

سعادت سرای همایون اساس

س ع ا د ت س ر ا ی ه م ا
٦٠ ٧٠ ١ ٤ ٤٠٠ ٦٠ ٢٠٠ ١ ١٠ ٥ ٤٠ ١

ی و ن ا س ا س
١٠ ٦ ٥٠ ١ ٦٠ ١ ٦٠

سنه ١٠٤٠ هجری

چو ایوان او عالم آرائی شد
سری خاک زو با سمان سای شد

شهنشاه آفاق شاه جهان
که تا زد با ورنگ صاحبقران

باین رونق و زیب و زینت مکان
ندیده برو ی زمین آسمان

بود صحن او مثل جو سمائی مهر

[illegible]

سعادت در آغوش ایوان او

ره جور از بیش و کم بسته است

بزنجیر عدلش ستم بسته است

بنازم بزنجیرگر عدل شاه

همه چشم شد در ره دادخواه

در ایوان شاهی بصد احتشام

چو خورشید بر برج بالای بام

ازین دلکشا قصرِ عالی بنا

سر اکبر آباد شُد عرش سا

بود کنگرش از جبینِ سپهر

نمایان چو دندانِ سین سپهر

سجود از آهن سرای سرور

نشسته سر نوشته از جبه دور

فراوانت یکی آن درخشانِ او

بجز

بیامن نیت حق طویت این پادشاه دین

پناه همگنان را توفیق ادای طاعات

وانشای حسنات روز افزون کناد

اختر دلالت و هدایت آن را بروزگار فرخنده

آثار این حق گزین و حقیقت آگین عاید گرداناد

آمین رب العالمین

نوشته دیوان خاص که در قلعه اکبرآباد است

۱

طرازی ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحب

قران ثانی شاه جهان بادشاه

غازی بنا یافته و در عرصه هفت سال صرف

شد که روپیه او آخر سال بست و ششم

جلوس اقبال مانوس مطابق سنه

یکهزار و شصت و سه هجری بپیرایه انجام

در بر و تاج احتشام بر سر گرفت ایزد بیهمال

بیمال

بر آستانه‌اش هزاران ناز و راز و نوز نعمت آسمان

را بازین فراوان ناز و بخت و دولت

را از عشق خدمتش دوام بیداری ملک و

ملت را با جمال طلعتش کمال هواداری باد

بهشت از خاک درگاه فلک جاهش در وزیده

گری آتش دوزخ از آب شمشیر دشمن کاهش

وظیفه خوری ابیات بنای ملک راز و پایداری

بیانی

سنگ مرمر مصفّا عدیل آن بر روی کار نیامده

و از ظهور عالم معید سراپا منور منجلی نظیر آن

جلوهٔ ظهور نداده بلقبان خاقان سلیمان احتشام

و سلطان خلیل احترام چهره افروز سلیمانی

بانی مبانی جهانبانی شاهنشاه عرش بارگاه

ظل الله خلایق مؤسس ارکان خلافت مرصص

بنیان عدل و رافت که بیمن قدمش زمین را

فروغ بخش قنادیل آستانهٔ محراب نورگستر

هلال نو بدر رسان عید جاه و والی هر اطرافش

قلعهٔ لعل فام مستقر الخلافه اکبرآباد که باز مروین

حصار سبع شداد پیوسته نسبت گوی هاله

البت گرد مهر انور که بر ترشح امطار کرامت

نشانی ست متین همانا بهشتی قصر بست والا از

نونو الاله که از سر آغاز معموره بنای پایسر

پایدارش با ساق عرش همدوش و

گنبد ز فیض بارش با رواق فردوس

هم آغوش بنیان عالیشان بنیانش مسجد بیت

علی التقوی و ذروه سپهر افراشتن جای

فاستوی و هو بالافق الاعلی هر گلدسته اش

دسته نوری با انوار کواکب بسته با قواره

فیضی از چشمه آفتاب جسته هر کلس زرین شمع

بست و ششم شهر رجب المرجب سنه ۱۰۷۶

یکهزار و هفتاد و شش هجری از جهان فانی

به نزهتگاه جاودانی انتقال کردند کتابه بر

پیشانی مسجد که در قلعه مونگیر است این کعبه

نورانی و بیت المعموره ثانی که در صبح

رجب صفای آن شامت سبزه خورشید

رنگ ... آن جنت نشیمنست خیره کرسی

بانزاز

شاه جهان بادشاه غازی اندرون

هجانه اول جنوب رویه پایین تعویذ مرقد

مرقد منور مضجع مطهر بادشاه رضوان

دستگاه خلد آرامگاه اعلیحضرت علیین

مکانی فردوس آشیانی صاحبقران

ثانی شاه جهان بادشاه غازی

طاب ثراه و جعل الجنت مثواه در شب

مرقد منور ارجمند بانو بیگم

مخاطب بممتاز محل توفیت فی

سنه ۱۰۴۰ هجریه برتربت شاهجهان

بادشاه غازی اندرون مقبره بالای تهخانه

مرقد مطهر اعلیحضرت فردوس آشیانی

صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه

طاب ثراه سنه ۱۰۷۶ هجریه برتربت

عالمگیر بادشاہ غازی
عالمگیر بادشاہ غازی
طول عرض ارتفاع
سمت دویم پائین تعویذ جنوب رویہ

وچهار صد وشصت وچهار من وشش آثار

وسته یاؤ در دور اکبر بادشاه الفقیر

سلطان محمد ابن عبد الغفور دهلوی

سنه ۱۰۳۶ هجری شعر فتح دکن کرد لطف

الهٔ بادشاه جهانگیر ابن اکبر بادشاه ؛

نوشته بود بر توپ کلان

ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر

گیتی ز فیض ازل باد شاد

بود سایهٔ نور ذات اله

چو از وی بر آن سایه گردد نگون

نشد سایهٔ دیگر اندر جهان

پدید آید و باب انجام کار

بنیر و جز و گردش روزگار

زمانه دگرگون شود هر نفس

از وعالم قدس آباد باد

ابیات اندرون دروازه سکندره

گرداگرد روضه منوره نوشته است

بفرمان شاهنشهی ذو الجلال

که باشد شهنشاهیش بی زوال

شد از عدل آستان جهان روزگار

که حیران شد اندیشه روزگار

روان همه زخوش شاد باد

زدستِ اجل کس نبردست جان

چه خوش گفت آن کاملِ نکته سنج

که از گوهرِ دانش اندوخت گنج

جهان ای برادر نماند بکس

دل اندر جهان آفرین بند و بس

شد از عدلِ شاه اکبر کامگار

بسانِ بهشتِ برین روزگار

چون

سپهرست برکینه مهر شمار
که با کینه ور مهر شاید بکار
جهانست با بند موج شراب
ازان تشنه دل گر شود کامیاب
زبست است پیمان تن بس روزگار
سرگشته است آنز اکه بگام سکار
نماند بهی کسی جاودان

سوی آنجهان رفت روشنجهان

شه هفت کشور ازین بیش بود

که او هشت جنت مسخر نمود

بنزد خردمند هوشیار دل

سرائیست این عالم آب و گل

مجو مهر از جوهر نه سپهر

که با کس بپایان نبردست مهر

تاریخ

سپهرست پرکینه مهر شمدار
که با کینه در مهر ناید بکار
جهانست با تند موج شراب
ازان تشنه دل کی شود کامیاب
ز بست است پیمان نکس روش نگار
سرگنگس است آنزا کهبگام نگار
نماند بگیتی کسی جاودان

سوی آنجهان رفت روشنجهان

شه هفت کشور از این بیش بود

که او هست جنت مسخر نمود

بنزد خردمند هوشیار دل

سرایست این عالم آب و گل

مجو مهر از چرخ نه سپهر

که با کس بپایان نبردست مهر

تمت

چنان برشد آوازه اش در جهان

که در دل نگنجید راز نهان

بپرداخت آنگونه روی زمین

که چون آفرینش جهان آفرین

بگیتی دو افزون پنجاه سال

چنین کرد شاهی ز روی جلال

چو از عدل آباد کرد این جهان

بگوهر شدی بهتر از جان پاک

گرفتی بیک حملهٔ ملک رزم

بایمای ابرو بدزدی ببزم

چو لطف خدا لطف او عام بود

بهر کار چشمش بانجام بود

بدرگاه او هر که بردی پناه

. . . رفتی زماه بماه

بجان . . .

ببالای زرین مسند نشست

که بر تخت او گشته افلاک پشت

جهان را بیاراست از عدل و داد

دلِ اهل عالم از و گشت شاد

برو پایهٔ تختش از هر گروه

شده جمع مردانِ عالم شکوه

بمهر ار فگندی نظر سوی خاک

شگفته تراز باغ در نوبهار

زهے داوری راجو گیرند پیش

شناسند بیگانه را همچو خویش

شه گو چنین زیست در روزگار

بود سایهٔ ذات پروردگار

زهٔصد فزون بود شصت ودو سال

سر شاه اکبر آن سایهٔ ذوالجلال

بلاه:

بہ بالای زرین مسند نشست

که بر تخت او گشته افلاک پست

جہان را بیاراست از عدل و داد

دلِ اہل عالم از و گشت شاد

بر و پایهٔ تختش از ہر گروه

جمع مردانِ عالم شکوه

ر سوی خاک

که ذاتش مبرا بود از عدم

همه بادشاهان روی زمین

ز وصاحب تاج وتخت نگین

کند از عدم آشکارا وجود

بود ذات او مظهر عدل و جود

ز لطفش که وجه طلبگار کام

بود ورگهش قبله خاص و عام

...ست کارنگران روضه منوره بموجب
...لم حضور خاص گردیده بکار خذمات سر از
...شده بند اوستاد عیسی نادر العصر نقشه
...نویس ساکن روم ملازم بودند
امانت خان طغرا نویس ساکن شهر
...شیراز معزز بودند بوظیفه
محمد حنیف کارفرمای معماران ساکن

سنگ یشم
سنگ یاقوت
سنگ فیروزه
سنگ گوالیار

سنگ یمنی
سنگ فیروزہ
سنگ گوالیار

سنگ سرخ
سنگ ابری
سنگها را

سنگ مرمر
سنگ غوری
سنگ موسی
سنگ یشم

سنگ سرخ
سنگ ابری

سنگ مرمر
سنگ غوری
سنگ موسی
سنگ یشم
طول
عرض
ارتفاع
دارد

سنگ ابری از جہاڑی آمده بود

سنگ کہٹو از مقام جیسلمیر آمده بود

سنگ رخام از مکرانه آمده بود

سنگ سرخ از چند کوه آمده بود

سنگ یشم برای کیوار از کہاچ

سنگ نخود از مقام سبلگڈه

وزن سنگ های از روی پیمایش استاد

سبزه از دریای رود نیل آمده بود

نابزده از دریای گنگ کلان آمده بود

سنگ طلای و الله اعلم بالصواب

پای زهر از کوه کماعون آمده بود

سنگ گوالیار از کوه آمده بود

سنگ عجوبر از ملک سورت

سنگ موسی از جهارئی آمده بود

عقیق از شهر بغداد آمده بود

یمنی از شهر یمن آمده بود

فیروزه از تبت کلان آمده بود

لاجورد از طرف لنکا آمده بود

مونگه از دریای شور آمده بود

سلیمانی از جنوب آمده بود

غوری از کناره دریا آمده بود

گهے دنجن در پناهش گریخت

چو در محکمهاش پرداختند

برای بقا ملک منے ساختند

چو دست بقا این نبار رنگ ریخت

خرابے ز وحشت بصحرا گریخت

لتفصیل سنگ های که در روضه منوره

در پچیکاری بنجیم بوده ست عقیق

عقیق از شہر بغداد و شیراز آمدہ بود

یمنی از شہر یمن آمدہ بود

فیروزہ از تبّت کلان آمدہ بود

لاجورد از طرف لنکا آمدہ بود

مونگا از دریای شور آمدہ بود

سلیمانی از جنوب آمدہ بود

غوری از کہمّاچ کنارہ دریا آمدہ بود

گھے دخین در بناہش گریخت

چو در محکمیہاش پرداختند

برای بقا بلے منے ساختت

چو دست بقا این بنا رنگ ریخت

خرابئے ز وحشت صحرا اگر ریخت

تفصیل ستونہائی کہ در روضہ منورہ

در بجیکۂ رقی تعمیر شدہ است عقیق

بقائش ازین سایهٔ سر ندانست
قضا صورت این بنا را نگاشت
بنمود این عمارت بنا را نگاشت
که ظاهر شود قدرت کردگار
اساسش بود چون زمین پایدار
چو ایمان صاحبدلان استوار
ندانم به نزدیک رنگش گر بخت

شود چشم خورشید و مه اشکبار

درین بارگاه فلک احتجاب

زر و زینه داران یکی آفتاب

فلک رزق خود از درش جمع داشت

که هر شام میگردد و مهر چاشت

خداوند روزی رسان حیات

برین در کند رزق ها سیم برات

نگیرد کسی هر کس اینجا پناه
برین روضه وقفست عفو اله
درو یابی از دل بسر نزد
که آمرزش حلقه بر در نزد
اگر عاصی آرد برین روضه روی
کند نامهٔ خویش را شست و شوی
ز رفت نظاره این در مزار

ببارد دگر ابر رحمت سحاب

اگر مجرم آزرد درین درپناه

شود همچو مغفور پاک از گناه

تبسم بود غنچه اش را هوس

نشیمن بخیز و نجر یک خس

هوایش زعفت حجاب آفرین

نشیمن بخیز و نجر یک خس

ہوا تازہ و تر ز آب گہر

عمارات گر این مقدس جناب

ز چشمۂ فیض آوردہ آب

برین بقعۂ پاک والا مقام

ز ترشح کنان ابر رحمت مدام

اجابت کند ازلی ہم قبول

قبول ست انجا عبادت قبول

از سنگ عجائب و غرائب در

عرصهٔ هفده سال کلهم اجمعین بتعمیر یافت

آراسته شد آیهٔ نص شریف قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ

وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ۝ أُولَٰئِكَ

عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ ۝

تاریخ زین جهان رفت چو ممتاز محل

در جنت برخش حور گشاده

دل اندر جهان آفرین بند و بس ؁

بعد از انتقال بیگم صاحب را تا ششماه

بیرون روضه بر دروازه چوک دیگر زمین کرده افتاده

بسبت امانت داشتند و کوا غذات

نقشہای مقبرہ ہر یک از استادی آوردند

و دیده اند چون یکی نقشہ پسند اعلیحضرت

آمد بموجب آن نقشہ لطیفہ روضہ منورہ

از اراا

نماند بگیتی کسی جاودان
ز دست اجل کس نبردست جان
نبستست پیمان با کس روزگار
که نگسست آنرا بهنگام کار
چه خوش گفت آن کامل نکته سنج
که از گوهر دانش اندوخت گنج
جهان ای برادر نماند بکس

ناياب و کمال لطیف و عجیب و غریب گردد

اعلیحضرت هر دو وصیت را بدل و جان

قبول فرمودند چون دهرآرای بیگم از اندرون

شکم ممتاز محل تولد شد دل بیگم صاحب در مشت

آورده بود نفت بیگم صاحب از حیات خود

ما یوس گشته از دار فنا به دار البقا رخت اقامت

بر بستند و با حوران جنت الفردوس در پیوستند

اقبال نموده استغفار کردند بیگم صاحب

فرمودند که حق تعالی ایشان را چهار

پسر و چهار دختر داده است برای

نام و نشان همین کفایت میکند

چنان نشود که نسل دیگر از کسی تحمل پیدا شود

که باهم جنگ و جدال دارند و صحبت دو یم

آن است که برای ما همچنان مکان تعمیر باید کرد بر ظهور

آینه شریفه القصه بیگم صاحب ارجمند بود گیر و زاری

فرموده که شما در ایام محبوسی

و غیره همه روز شما ماندم الحال که ایزد تعالی

بادشاهی ارضی بشما کرد و فرمانروائی

جهان بخشید ما برحمت انتقال میکنیم و

میرویم بنا بر آن دو وصیت ماست

امید که هر دو وصیت قبول شود خدیو جهان

اینز

بخشش نمایند عنقریب مسافر هستیم

چون شاه جهان پادشاه سخنهای فراق

باهم و کلام های پر غم شنیدند ناگهان بتقاضای

محبت و الفت از حد بشمار بود نعره زده

مثل باران از چشم خود اشک باریدن

گرفت بیت عالم گریه جان آه بتحریر شود

در نویسیم چه مقدور که تقریر شود

ای دیده جمال یار دیدی یک چند

خونبار که نوبت فراقست امروز

مشهورست که چون فرزند در شکم بالد

والده اش چگونه زنده بماند اکنون که نصیب

ما شده از جهان فانی بنزنگاه جاودانی

رحلت می نمائیم شاها گفته و شنیده

مارا عفو فرمائید و هر خطائی که سرزد شده باشد

میگویند که قبل از تولّد دهر آرای بیگم اندرون

شکم ممتاز محل نالیده بود و به محضر استماع

نالیدن آن بیگم صاحب از حیات خود

با تو گشتن شهنشاه را نزد خود خوانده

در عین عالم گریه و زاری میفرمودند رباعی

ایّام وداع و الفراق ست امروز

یا درد و فراق اتفاقست امروز

آورده اند که شاهجهان بادشاه

غازی چهار پسر داشتند یکی دارا شکوه

دویم شاه شجاع سیوم محمد مراد بخش

چهارم محمد اورنگ زیب عالمگیر دیگر اینکه

چهار دختران بودند یکی انجمن آرای بیگم

دویم گیتی آرای بیگم سیوم جهان

آرای بیگم چهارم دهر آرای بیگم

رزای نواب اعتماد الدوله

حوال سکندره و موتی مسجد و قلعه

آباد و فتح پور سیکری و

هم کاریگران و نام سنگهای و غیره

و حال اینکه پیدایش بیگم صاحب در سنه ۱۰۰۱

و شادی شده بود در سنه ۱۰۲۱ و

وفات شده بود در سنه ۱۰۴۰ هجری